



معجزه‌های رخ نخواهد داد، استبداد پابرجاست

مادام که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و ستمدیده مردم ایران به آن مرحله از آمادگی برای سرنگونی نظم موجود نرسیده باشند، ارتجاع حاکم همواره تلاش خواهد کرد با برپایی خیمه‌شعبازی‌هایی که بر آن‌ها نام انتخابات نهاده شده، نظم حاکم را پابرجا و توده مردم را طرفدار این نظم معرفی کند. این واقعیت را خامنه‌ای و دیگر سران و مقامات جمهوری اسلامی آشکارا ابراز داشته که هدف از انتخابات در نظم استبدادی موجود، چیزی جز تأیید دولت دینی جمهوری اسلامی نبوده و نیست. از همین روست که خامنه‌ای شرکت در انتخابات را بیمه کردن دولت دینی می‌نامد. هیاهوی اخیر به اصطلاح انتخاباتی جبهه متحد ارتجاع، متشکل از اصول‌گرایان، اعتدال‌گرایان، اصلاح‌گرایان و پشتیبانان بین‌المللی آن‌ها از نمونه امپریالیسم آمریکا و انگلیس، بر سر پیروزی این یا آن دسته ارتجاع، این یا آن طرفدار استبداد، نیز چیز دیگری جز تلاش برای رونق بخشیدن به خیمه‌شعبازی‌های همیشگی و جلوه دادن موقعیت مستحکم جمهوری اسلامی، به‌ویژه پس از عقب‌نشینی بر سر پرونده هسته‌ای و تسلیم در برابر قدرت‌های جهانی نبود.

اکنون دیگر پس از گذشت ۳۷ سال از استقرار جمهوری اسلامی، کسی باید بیش از آن کودن و نادان باشد که معنای انتخابات در جمهوری اسلامی را نداند و هدف رژیم را از برپایی این خیمه‌شعبازی‌ها نشناسد. با این وجود و به‌رغم این واقعیت که در ایران حتی ابتدایی‌ترین موازین و معیارهای انتخاباتی دموکراسی‌های پارلمانی بورژوازی هم وجود ندارد و به بیانی صریح‌تر، انتصابات را انتخابات جا می‌زنند و هرچند سال یکبار، شورای نگهبان، تعدادی از سرسپردگان رژیم را گزین می‌کند و به مردم می‌گوید شما می‌توانید از میان آن‌ها افرادی را به‌عنوان نماینده یا رئیس‌جمهوری انتخاب کنید، علت چیست که گروه‌هایی از مردم در این خیمه‌شعبازی شرکت می‌کنند و این مردم که هستند؟

پیش از آن‌که به این مسئله پرداخته شود، به این نکته اشاره کنیم که گرچه در یک رژیم دیکتاتوری عریان، توده مردم از آزادی‌های سیاسی محروم‌اند و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن آزادانه از آن‌ها سلب شده است، این بدان معنا نیست که طبقه حاکم نیز از آزادی محروم باشد، بلکه باید به‌حسب شکلی که نظم استبدادی در شرایط معین زمانی و مکانی، به خود می‌گیرد، مکانیسم‌هایی برای ابراز نظرات، رقابت‌ها و رعایت منافع و مصالح اقتصادی و سیاسی فراقسیون‌های طبقه حاکم سرمایه‌دار وجود داشته باشد.

گرامی باد هشت مارس روز جهانی زن

سوسیالیسم یگانه راه برای برابری

در آگوست سال ۱۹۱۰، در دومین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست که در جنب هشتمین کنگره انترناسیونال (دوم) در کپنهاگ (دانمارک) برگزار گردید، به پیشنهاد کلارا زتکین کمونیست برجسته آلمانی که خواستار تعیین روزی به عنوان روز جهانی زن شده بود، ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن پذیرفته شد. انتخاب این روز از آن رو بود که در ۸ مارس ۱۹۰۸ زنان سوسیالیست آمریکایی به خاطر حق رأی، تظاهرات وسیعی را در شهر نیویورک سازمان داده بودند.

تنها چند سال لازم بود تا ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن فراگیر شده و در بسیاری از کشورها، زنان کارگر، انقلابی و کمونیست این روز را به روز مبارزه برای برابری زنان با مردان در

گر بدین سان زیست باید پیاک...

(در گرامی داشت ۲۵ اسفند روز جان‌باختگان فدایی)

گر بدین سان زیست باید پاک
من چه ناپاکم اگر ننشانم از ایمان خود، چون کوه
یادگاری جاودانه بر تراز بی بقای خاک!

روز "جان‌فشانان فدایی"، برای سازمان ما، نماد استقامت و پایداری رفقانی است که تا واپسین لحظات عمر خود در راه اهداف آزادی‌خواهانه و سوسیالیستی سازمان با دشمن طبقاتی نبرد کردند و جان باختند.

در کنفرانس دوم سازمان، از آن رو، ۲۵ اسفند، روز "جان‌باختگان فدایی" نام‌گذاری شد، که تعدادی از رفقای رهبری و ده‌ها کادر برجسته سازمان در نبرد علیه جنایتکاران جمهوری اسلامی جان باختند. اما در تقویم، کمتر روزی را می‌توان یافت که یک یا چند رفیق فدایی، چه به دست دژخیمان رژیم شاه، چه به دست

حداقل دستمزد و کارزاری که تجسم اتحاد طبقاتی است

روستایی که تمام مردانش اعدام شده اند

شنیدن این خبر هولناک و اینکه تمام مردان یک روستا جملگی اعدام شده اند، همانند پتکی بر سر آدم فرود می‌آید، نفس را در سینه حبس می‌کند، بغض را در گلو می‌نشانند، درماندگی و استیصال کودکان و زنان این روستا را در پس چنین جور و جنایتی که بر آنان رفته است، به تصویر می‌کشد.

تردیدی نیست که ذهن هرکسی با شنیدن این خبر بی درنگ به سوی جنایات گروه اسلامی داعش و اقدامات قرون وسطایی آنان در سوریه و عراق کشیده می‌شود. چرا که در یکی دو سال گذشته شنیدن اخباری از این دست بخش لاینفکی از اقدامات روزانه داعش و داعشیان در سرزمین‌های تحت حکومت شان بوده است. جنایاتی که عموماً برگرفته از اعتقادات مذهبی، متون فقهی و بنیان‌های اسلامی است، که در سال‌های اخیر همانند اختاپوسی هزار سر بر جان و زندگی مردم منطقه جنگ انداخته است. با ورود به متن خبر اما، نه تنها رد پای از داعش و داعشیان نیست، بلکه در کمال حیرت و بهت در می‌یابی این جنایت هولناک در محدوده حاکمیت نظام جمهوری اسلامی و به دستور دستگاه قضایی هیئت حاکمه ایران رخ داده است. مهمتر اینکه، منبع خبر نیز نه تنها "ضد انقلاب" و نیروهای مخالف رژیم نیستند،

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

معجزه‌های رخ نخواهد داد، استبداد پابرجاست

لذا در ایران نیز، نه فقط فراکسیون‌های بورژوازی، ابزارهای متعددی برای بیان آزادانه عقاید و نظرات خود در اختیار دارند، بلکه همین خیمه‌شب‌بازی‌های انتخاباتی نیز وسیله‌ای است که هر یک می‌تواند در جریان آن، نظرات و مواضع خود را ابراز دارد، توازن درون طبقاتی و قدرت سیاسی خود را محک بزند و از طریق آن منافع اقتصادی و سیاسی ویژه خود را دنبال کند و از آن سود ببرد.

در دوره‌ای که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری دولت دینی و مجلس ارتجاع اسلامی نیز در اختیار اصول‌گرایان بود، فراکسیون‌های وابسته به این جناح، حداکثر امکانات و منافع اقتصادی و سیاسی را نصیب خود کردند و بیشترین سهم از غارت و چپاول ثروت‌های کشور و حاصل دسترنج توده‌های کارگر نصیب آن‌ها شد. انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲، فرصتی برای جناح‌های رقیب پدید آورد که با به کرسی نشاندن روحانی در سمت رئیس‌جمهوری جدید، بخشی از امکانات اقتصادی و سیاسی را از چنگ فراکسیون‌های وابسته به اصول‌گرایان درآوردند و نوبت چپاول و غارت طرفداران رفسنجانی و "اصلاح‌طلبان" فرارسید. "انتخابات" مجلس نیز برای آن‌ها متضمن همین منافع است.

اما جناح‌های بورژوازی ایران هر یک حامیان و متحدان بین‌المللی خود را از میان قدرت‌های امپریالیست جهان دارند که آن‌ها نیز به‌حساب منافع اقتصادی و سیاسی خود، حامی این یا آن جناح بورژوازی ایران هستند و در جریان خیمه‌شب‌بازی‌های انتخاباتی رژیم به نفع این یا آن جناح وارد ماجرا می‌شوند. اگر در دوره احمدی‌نژاد عمدتاً روسیه و چین متحدان جناح اصول‌گرا محسوب می‌شدند و این قدرت‌ها بیشترین منافع اقتصادی و سیاسی را در ایران داشتند، فراکسیون‌های موسوم به اعتدال‌گرایان رفسنجانی - روحانی و نیز "اصلاح‌طلب" بیشترین نزدیکی را با امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و نیز اتحادیه اروپا دارند و از حمایت آن‌ها برخوردارند. از همین روست که این قدرت‌ها در جریان خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی اخیر، رادیو - تلویزیون و دیگر امکانات تبلیغاتی خود را در خدمت آن‌ها قرار دادند و جناح رقیب، هیاهوی لیست انگلیسی را به راه انداخت.

پس روشن است که همین خیمه‌شب‌بازی‌های انتخاباتی وسیله‌ای است تا هر یک از جناح‌های طبقه حاکم سرمایه‌دار ایران و قدرت‌های امپریالیست از طریق آن بتوانند کفه ترازو را در جهت منافع اقتصادی و سیاسی خود سنگین کنند و بیشترین سهم را از غارت و چپاول ثروت‌های کشور و تصاحب حاصل دسترنج طبقه کارگر، عاید خود سازند. از همین رو است که آن‌ها در این دوره نیز، تمام نیرو و امکانات خود را برای غلبه بر یکدیگر بسیج کردند. ببینیم این "انتخابات" چه نتایجی برای طرفین به بار آورد.

با توجه به این‌که در دوره پنجم مجلس خبرگان، احتمال مرگ خامنه‌ای وجود دارد، ائتلاف رفسنجانی - "اصلاح‌طلب" تلاش نمود که موقعیت خود را در این مجلس ارتجاع بهبود بخشد، حتی چنانچه بتواند، جناح رقیب را از اکثریت ببیند، تا در شرایط مرگ خامنه‌ای، با جایگزین کردن مهره‌ای از درون خود، جایگاه برتر را در هیئت حاکمه به دست آورد. گرچه این ائتلاف توانست موقعیت خود را در این مرکز ارتجاع بهبود بخشد، اما اکثریت قاطع آن همچنان در دست جناح رقیب باقی ماند. در مجلس ارتجاع اسلامی نیز این ائتلاف توانست به شکل قابل‌ملاحظه‌ای کرسی‌های این مجلس را از دست جناح رقیب خارج سازد، اما تا جایی که آراء اعلام‌شده است، چنین به نظر می‌رسد که هنوز جناح اصول‌گرا در اکثریت است. مع‌هذا نه اکثریتی مانند گذشته بلکه اکثریتی شکننده و ناپایدار. با این "انتخابات" نوعی توازن در این مجلس ارتجاع شکل گرفته است که نه فقط مطلوب هیچ‌یک از جناح‌ها نیست، بلکه سرمنشأ بلا تصمیمی و اختلافات جدی آتی خواهد بود. با این توازن، معضل طرفین در این است که بدون توافق و سازش آن‌ها، هیچ تصمیمی نمی‌تواند در مجلس ارتجاع اسلامی، گرفته شود. این درست خلاف آن چیزی است که به‌ویژه آخوند روحانی خواستار آن بود.

این از نتایج "انتخابات" برای جناح‌های هیئت حاکمه.

اما آیا آن‌گونه که جارچیان رژیم استبداد مذهبی در این چند هفته گذشته وعده می‌دادند، این خیمه‌شب‌بازی و نتایج آن نفعی هم برای توده مردم و تحقق ولو جزئی‌ترین مطالبات آن‌ها خواهد داشت؟

آنچه برای اکثریت بزرگ مردم ایران حائز اهمیت است، بهبود وضعیت و خیم مادی و معیشتی کنونی آن‌هاست. از این بابت نخواستند تغییر در اوضاع رخ نخواهد داد، بلکه بالعکس به‌ویژه شرایط مادی و معیشتی طبقه کارگر وخیمتر خواهد شد. علت آن‌هم صرفاً در این نیست که روحانی و کابینه او همان‌گونه که تاکنون به‌وضوح نشان داده‌اند، راه‌حلی برای بحران اقتصادی ندارند و بار ادامه این بحران همچنان بر دوش کارگران خواهد بود، بلکه او اکنون به اتکاء تعداد بیشتری از طرفدار خود در مجلس ارتجاع و بهره‌برداری از خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی، تلاش خواهد کرد، سیاست نولیبرال را بی‌پروا تر پیش ببرد. سیاستی که به گواه تجربه متجاوز از دو دهه گذشته، مدام شرایط زندگی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را وخیم‌تر کرده است. در نتیجه همین سیاست است که سطح معیشت توده کارگر مدام تنزل کرده است. دستمزدهای واقعی پیوسته کاهش یافته‌اند. هرگونه حق‌وحقوق کارگری لگدمال شده است. در نتیجه این سیاست اقتصادی است که فقر در جامعه ایران ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است. در نتیجه خصوصی‌سازی‌های ناشی از این سیاست، کارگران گروه‌گروه اخراج شده‌اند. رقم

بیکاران به حدود ده میلیون رسیده است. خصوصی‌سازی افسارگسیخته در دوره روحانی به مرحله‌ای رسیده که چیزی نمانده، بهداشت، درمان و آموزش هم کاملاً خصوصی‌سازی شوند. سیاست نولیبرال روحانی آنچه به بار آورده، انباشت و تجمع هرچه بیشتر سرمایه و ثروت در دست یک‌مشت سرمایه‌دار و ثروتمند انگل است. هیچ‌گاه لااقل در طول صدسال اخیر، شکاف فقر و ثروت در جامعه ایران همانند دوره زمامداری روحانی عمیق نبوده است. ادامه این سیاست که مورد تأیید و حمایت جناح رقیب نیز هست، جز تشدید فقر، بیکاری و گرسنگی نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت.

اما اگر در عرصه اقتصادی جز وخامت بیشتر اوضاع، چشم‌اندازی وجود ندارد، آیا آن‌گونه که نمایندگان "اصلاح‌طلب" رژیم در جریان تبلیغات خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی ادعا می‌کردند، اکنون این امکان هست که با افزایش کمیت طرفداران ائتلاف "اصلاح‌طلب" و "اعتدال‌گرا" در مجلس ارتجاع، چیزی از مطالبات دمکراتیک مردم تحقق یابد یا از دامنه اختناق و سرکوب لااقل اندکی کاسته شود؟

در این عرصه نیز اگر سرکوب و اختناق تشدید نشود، کمتر هم نخواهد شد. یاهوسرایی است که باوجود استبداد دولت مذهبی و دیکتاتوری عریان طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران، کسی از آزادی، دمکراسی، حقوق دمکراتیک مردم، و از این مقولات سخن بگوید. دولت مذهبی، هیچ‌گونه قربانی و سرسازشی با مطالبات آزادی‌خواهانه مردم ندارد. بالعکس، دولت مذهبی، دشمن آزادی، رژیم اختناق و سرکوب است. افرادی که در رأس ارگان‌ها و نهادهای دستگاه دولتی قرار دارند و یا نمایندگان به‌اصطلاح مجلس‌اند، پاسداران دولت استبدادی‌اند. آن‌ها همگی تابع ولی‌فقیه‌اند، به اسلام به‌عنوان دین سرکوبگر دولتی باور دارند، قانون اساسی جمهوری اسلامی و تمام قوانین و مقررات ضد انسانی جمهوری اسلامی بی‌چون‌وچرا مورد تأیید آن‌هاست. اینان همگی کسانی هستند که در سرکوب و کشتار و اسارت مردم ایران نقش داشته و دارند. از همین روست که مورد تأیید شورای نگهبان نظم استبدادی قرار گرفته و با مستقیماً توسط خامنه‌ای منصوب‌شده‌اند. وعده‌های سه سال پیش آخوند روحانی فراموش نشده است. برخی افراد ناگاہ و نادان باور داشتند که او به وعده‌های به‌اصطلاح آزادی‌خواهانه عمل خواهد کرد. اما آنچه در عمل رخ داد نه حتی کاسته شدن از دامنه اختناق و سرکوب، بلکه تشدید آن بود. زندان‌ها مملو است از افرادی که صرفاً به خاطر عقایدشان به بند کشیده شده‌اند. کارگرانی که به خاطر دفاع از منافع صنفی‌شان به حبس‌های طولانی محکوم شده‌اند. بیشترین تعداد اعدام‌ها در ایران در همین دوران ریاست جمهوری آخوند روحانی صورت گرفته است. حالا اگر نتیجه وعده‌های کسی که در رأس دستگاه اجرایی رژیم قرار دارد، بر این منوال بوده است، تکلیف وعده‌های چند مرتجع مجلس نشین روشن است. "اصلاح‌طلبان" زمانی که در دوران خاتمی اکثریت مجلس را هم در اختیار داشته، نتوانستند حتی یک گام جزئی در جهت

از صفحه ۱ گرامی باد هشت مارس روز جهانی زن سوسیالیسم یگانه راه برای برابری

تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تبدیل کنند.

در آن سال‌ها کسب حق رای برای زنان به عنوان یک خواست سیاسی، یکی از خواست‌های مهمی بود که در اعتراضات ۸ مارس از سوی زنان مطرح می‌گردید و زنان سوسیالیست در این مبارزه پیش‌تاز بودند. در واقع آنچه ما امروز به عنوان روز جهانی زن از آن یاد می‌کنیم، و سالانه میلیون‌ها زن از سرتاسر جهان را با خواست برابری به خیابان‌ها می‌کشاند، شعله‌اش با مبارزات کارگران زن و زنان کمونیست و انقلابی‌فروزان شد. آن‌ها با مبارزات خود و زحمتکش علیه نظام سرمایه‌داری در سرتاسر جهان تبدیل کردند.

در ایران اما بزرگترین و برجسته‌ترین اعتراض زنان به روز جهانی زن در سال ۵۷ برمی‌گردد. سالی که هزاران زن در اعتراض به حجاب اجباری خیابان‌های تهران را تسخیر کرده و حکومت اسلامی به رهبری خمینی را که در آغاز کار بود، مجبور به عقب‌نشینی ساختند. اما چه شده است که امروز و پس از گذشت ۳۷ سال از آن روز باشکوه، زنان در زیر سلطه‌ی حکومتی زندگی می‌کنند که جدا از تشدید نابرابری‌های جنسیتی در عرصه‌ی اقتصادی و سیاسی آن‌ها را از بدیهی‌ترین حقوق اجتماعی‌شان نیز محروم کرده است؟!

چرا جنبش زنان که برابری زن و مرد را فریاد زند، تضعیف و از نقش آن کاسته شده است؟! در واقع ارتباط تنگاتنگی با بدتر شدن وضعیت زنان با نبود جنبش برابری طلبانه‌ی زنان وجود دارد. هنگامی که جنبش برابری طلبانه‌ی زنان در سکوت فرو رفت و خاموش گردید، فرصت برای سرمایه‌داران و دولت دینی حامی مناسبات مسلط فراهم گردید تا بیش از پیش حقوق زنان را نقض کنند.

امروز بسیاری از زنان کارگر حتی از حداقل دستمزد محروم هستند، آن‌هم در شرایطی که بسیاری از آنان مجبور به کار بیش از ساعات معین شده در قانون کار می‌شوند. بیکاری یکی از بزرگترین معضلات زنان شده است. در حالی که حدود نیمی از تحصیل‌کردگان دانشگاهی زن هستند، بسیاری از آن‌ها امکان ورود به بازار کار را نیافته و خانه‌نشین شده‌اند. همین وسعت بیکاری در میان زنان است که باعث شده تا سرمایه‌داران حداکثر بهره‌بری و سوء استفاده را از نیروی کار زنان ببرند. براساس گزارش مرکز آمار ایران، سهم

زنان شاغل به نسبت کل شاغلین در سال ۹۰ تنها کمی بیش از ۱۰ درصد بوده است.

در حالی که حدود سه میلیون زن سرپرست خانوار در کشور وجود دارد، اما براساس آمار رسمی ۸۵ درصد آن‌ها بیکار هستند و در بدترین وضعیت معیشتی بسر می‌برند. به بیان دیگر آن‌ها فقیرترین فقرا هستند.

در عرصه‌ی سیاسی اگرچه به صورت واقعی زنان کارگر و زحمتکش مانند مردان کارگر و زحمتکش از هیچ حقوقی برخوردار نمی‌باشند؛ اما جدا از این موضوع، زنان به طور عموم، حتی به صورت رسمی و براساس قوانین کشور که منبعت از اسلام هستند، از داشتن برخی از مشاغل محروم می‌باشند. آن‌ها نه تنها نمی‌توانند سهمی از برخی پست‌های حکومتی داشته باشند، بل‌که حتی حق ندارند قاضی بشوند، موضوعی که تنها در تک نمونه‌هایی از کشورهای اسلامی شاهد آن هستیم.

زنان همچنین از بسیاری از حقوق اجتماعی خود محروم هستند، آن‌ها نه حق سرپرستی فرزند خود را دارند و نه حق انتخاب نوع پوشش. زنان حتی بدون اجازه همسر اجازه ترک کشور را نیز ندارند و جالب آن‌که این موضوع چند ماه پیش برای کاپیتان تیم فوتسال زنان ایران رخ داد و او نتوانست تیم فوتسال را به دلیل مخالفت همسر خود در مسابقات آسیایی همراهی کند.

اما همین زنان نه تنها در پیروزی قیام و سرنگونی رژیم سلطنتی نقشی غیرقابل انکار داشتند که پس از روی کار آمدن حکومت اسلامی، مشارکت آن‌ها در امور سیاسی و اجتماعی پُر رنگ‌تر شد. حضور زنان در مبارزه که پیش از قیام در برخی از سازمان‌های مخفی از جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق آغاز و رفته رفته حتی بیشتر شده بود، با آزادی حاصل از قیام توده‌ها، در سطحی توده‌ای در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی آن‌ها تبلور یافت. زنان انقلابی و رادیکال پا به پای هم‌زمان مردشان به مبارزه با ارتجاع اسلامی برخاسته و سازمان‌های رادیکال زنان شکل گرفته بود. در بسیاری از چهارراه‌ها دختران جوانی را می‌دیدید که نشریات سازمان‌های چپ و رادیکال را در دست گرفته و یا در توضیح اطلاعیه‌های‌شان فعالانه حضور داشتند. زنان و دختران مبارز در تشکلهایی همچون کانون مستقل معلمان و یا تشکلهای دانشجویی و دانش‌آموزی همچون پیشگام حضور موثری داشتند.

حکومت اسلامی که موقعیت و حیات خود را در خطر می‌دید، با بهره‌گیری از فضای حاصل از جنگ ایران و عراق، سرکوب سراسری سازمان‌های چپ و انقلابی را که به خطری بالقوه برای حکومت تبدیل شده بودند، در دستور کار قرار داد. در سال‌های اول پس از قیام در بسیاری از کارخانه‌ها کارگران پیشرو حضور داشته و به فعالیت‌های علنی و مخفی دست می‌زدند. اما با سرکوب سازمان‌های سیاسی که به طور عمده حدود ۴ سال طول کشید، رژیم اسلامی ارتباط این سازمان‌ها را با کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه از جمله زنان کارگر و زحمتکش قطع نمود. سازمان‌های رادیکال زنان نیز امکان ادامه فعالیت نیافته و در فضای کشتار و سرکوب مجبور به ترک فعالیت شده و راهی تبعید شدند. اما در این میان دختران و زنان بسیاری نیز بودند که در دستان رژیم اسیر شده و به دلیل عقاید و فعالیت‌های سیاسی‌شان اعدام و یا زندانی شدند. در حالی که در طول حاکمیت محمدرضا شاه - جدا از زنانی که در نبرد مسلحانه جان‌فشاندند - تنها دو زندانی سیاسی زن (رفقا اعظم روحی و آهانگران از چریک‌های فدایی خلق و منیژه اشرفزاده کرمانی از بخش منشعب مجاهدین) اعدام شده بودند، در تابستان سال ۶۰ روزانه ده‌ها دختر و زن جوان به جوخه‌های اعدام سپرده شدند و در تابستان سال ۶۷ نیز بسیاری از آن‌ها که سال‌ها در زندان بودند، قتل‌عام شدند.

اعدام و به بند کشیدن زنان و دختران در این ابعاد وسیع نتیجه‌ی توده‌ای شدن فعالیت سیاسی زنان و دختران بود که بخش بزرگی از آن‌ها از میان کارگران و زحمتکشان بوده و یا از این خانواده‌ها برخاسته بودند.

بعد از سرکوب آن سال‌ها و در حالی که جنبش‌های اعتراضی از جمله کارگری و دانشجویی در دهه‌ی ۷۰ رفته رفته شکل می‌گرفتند، جنبشی تحت عنوان زنان نیز شکل گرفت که در ابتدا ادعای "سکولار" بودن داشت. اما این جنبش از همان آغاز جنبشی ناکارا و بی‌خاصیت بود. علت آن نیز روشن بود. این گروه از زنان به عمد مهم‌ترین و عمومی‌ترین خواست‌های زنان، یعنی زنان کارگر و زحمتکش را نادیده گرفته و خواست‌هایی را مطرح می‌کردند که کمتر می‌توانست توده‌ی زنان کارگر و زحمتکش را ترغیب به ورود به میدان مبارزه کند. البته این خواست‌ها که عموماً سمت‌گیری‌اش بر برابری حقوقی بود، از مهم‌ترین خواست‌های زنان روشنفکر متعلق به اقلیت میانی جامعه بودند و این گروه توانست با توجه به موقعیت اجتماعی خود، در میان جوانان دانشجو تأثیرگذار باشد و شعارها و برخی از فراخوان‌های خیابانی‌اش

گرامی باد هشت مارس روز جهانی زن سوسیالیسم یگانه راه برای برابری

با روحیه مبارزه جویی جوانان که در زیر سایه سکوت و سرکوب منتظر فرصتی بودند، همخوانی پیدا کرد. جوانان (دختران) دانشجو بدنبال فضایی برای تنفس بودند و این جنبش می‌توانست به آن‌ها این فضای تنفسی را بدهد و از همین‌رو بود که این جریان توانست در میان این گروه از جوانان خواهانی پیدا کند.

اما همین ضعف اساسی این حرکت بود که باعث شد تا این زنان به اصطلاح "سکولار" رفته رفته حتماً از برخی خواست‌های حقوقی زنان نیز عقب‌نشینی کرده و به دنبال‌روی محض از اصلاح‌طلبان حکومتی کشیده شوند. تا این‌که کارشان به جایی رسید که در انتخابات ریاست جمهوری روحانی جلساتی تحت عنوان "نشست هم‌اندیشی" همراه با زنان اصلاح‌طلب برگزار کردند و سقف خواست‌های‌شان مشارکت زنان در قدرت و طرح لوایحی در مجلس مردانه‌ی اسلامی برای رفع تبعیض حقوقی (آن‌هم در عرصه‌هایی محدود) شد. آن‌ها و هم‌پالگی‌های‌شان در انتخابات اخیر مجلس نیز سعی کردند از همان ابتدا با شعارهای دروغینی همچون "تغییر چهره‌ی مردانه‌ی مجلس" زنان را به پای صندوق‌های رای بکشانند.

البته این گروه از زنان به یکباره از آسمان نازل نشده بودند. رشد این جریان ریشه در تغییراتی داشت که در آرایش طبقاتی جامعه با پایان جنگ و در پیش گرفتن سیاست‌های نئولیبرالی اقتصادی بوجود آمده بود. از جمله این تغییرات تغییر کمی بورژوازی و خرده بورژوازی مدرن بود که تحت تاثیر سیاست‌های اقتصادی آن دوران رشد کرده و همراه با رشد خود خواستار سهم بیشتری در قدرت شده بودند و ریاست‌جمهوری خاتمی نتیجه‌ی همین شرایط بود. در حالی که ارگان‌های اصلی قدرت خواستار ریاست‌جمهوری ناطق نوری بودند، این جریان با موقعیتی که به دست آورده بود توانست با ریاست‌جمهوری خاتمی سهم خود از قدرت را در آن مقطع افزایش داده و بویژه با روی کار آمدن مجلس ششم، رفرم‌هایی در راستای سیاست‌های خود به اجرا درآورد که در نهایت منجر به تقویت بیشتر همین اقشار اجتماعی شد. هر چند که در ادامه و در مقطعی دوباره این قدرت از آن‌ها گرفته شد. اما هر بار که قدرت از آن‌ها گرفته شد به شکلی دیگر به قدرت خزیدند که انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۲ و مجلس ۹۴ از آن نمونه هستند.

بنابراین جریان فوق هرگز نمی‌تواند حرکت

کردند و برخی به کار پاره وقت روی آوردند تا بتوانند از بچه‌های‌شان نگاهداری کنند. چرا که در غیر این صورت بخش بزرگی از دستمزد و حقوق آن‌ها برای هزینه‌ی مهدکودک خرج می‌شد. در این کشورها برخی از زنانی که به پیشرفت کاری خود توجه ویژه دارند حتماً از بچه‌دار شدن، خودداری می‌کنند. این‌ها همه به دلیل این است که در جامعه‌ی سرمایه‌داری بین کار خصوصی و کار اجتماعی تفکیک بوجود آمده است.

اما جامعه سوسیالیستی به این تضاد و تفکیک با اجتماعی کردن وظایف خانگی که برعهده‌ی زنان گذاشته شده پایان می‌دهد. جامعه‌ی سوسیالیستی همچنین برابری اقتصادی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی زنان و مردان را تضمین می‌کند. زنان و مردان در ازای کار برابر درآمدی برابر خواهند داشت. اساساً سخن از ساختمان سوسیالیسم بدون برابری زن و مرد در تمامی عرصه‌ها بی‌معنا می‌باشد.

سازمان ما بر این اعتقاد است که برابری کامل و همه‌جانبه زن و مرد در سوسیالیسم تحقق خواهد یافت اما به عنوان یک مطالبه فوری خواهان برابری حقوقی، سیاسی و اجتماعی زن و مرد است. در برنامه‌ی سازمان ما نیز به عنوان یک سازمان کمونیست در رابطه با اقدامات فوری حکومت شورایی، به دلیل اهمیت برابری جنسیتی زنان و مردان در تمامی عرصه‌ها در شکل‌گیری و پیشبرد ساختمان سوسیالیسم، بر اقداماتی چند تاکید شده است تا این برابری به فوریت رنگ واقعیت به خود بگیرد.

اقداماتی همچون دستمزد برابر در ازای کار برابر، لغو تمامی قوانین ضد زن در زمینه‌ی طلاق، ارث، سرپرستی فرزند، حجاب اجباری، سقط جنین، انتخاب همسر، مسافرت و مانند آن. حکومت شورایی با انجام این اقدامات فوری باید بتواند زمینه را برای بالا رفتن موقعیت سیاسی و اقتصادی زنان در جامعه فراهم سازد تا برابری جنسیتی نه در حرف که در عمل تحقق یابد.

خود را جنبش زنان کارگر و زحمتکش بنامد. همان‌طور که در میان مردان نیز بورژوا و یا خرده‌بورژوازی مرفه ضد انقلاب داریم در مورد زنان نیز به همین گونه است. درست است که تمام زنان در جامعه‌ی مردسالار سرمایه‌داری و آن‌هم از نوع دینی زندگی می‌کنند اما اختلافات و گرایش طبقاتی همیشه حرف اول را در سمت‌گیری زنان خواهد زد و این را تجربه‌ی سالیان اخیر به ما ثابت می‌کند.

تنها جنبشی می‌تواند برای برابری جنسیتی در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی مبارزه کند که زبان گویای زنان کارگر و زحمتکش باشد، جنبشی که متحد طبیعی طبقه‌ی کارگر بوده و برای ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی مبارزه کند و این را نیز همان‌گونه که در ابتدای این نوشتار آمد، تاریخ ثابت کرده است.

اساساً این جامعه‌ی سرمایه‌داری است که با تفکیک کار خصوصی و کار اجتماعی، موجبات استثمار و ستم دو گانه بر زنان کارگر را فراهم ساخت. از سویی زنان محکوم به انجام کار خانگی و بچه‌داری شدند و از سوی دیگر به دلیل نیاز مناسبات سرمایه‌داری به نیروی کار ارزان زنان، آن‌ها را به عرصه‌ی کار اجتماعی کشاند.

کار خصوصی در واقع کار بدون مزد و مواجهه بود که برعهده‌ی زنان گذاشته شد. جالب است که هم اکنون حتماً در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته، حقوق و دستمزد زنان برای کار برابر با مردان به طور متوسط ۲۰ درصد کمتر است و در سال‌های اخیر با در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی ریاضتی، کمک‌های دولتی به پدران و مادرانی که فرزندان‌شان را در طول روز به مهد کودک می‌سپارند، کاهش یافت و در این میان عموماً این مادران بودند که به دلیل دستمزد کمتر، برخی، شغل خود را رها



گر بدین سان زیست باید پاک... (درگرامی داشت ۲۵ اسفند روز جانباختگان فدائی)

دژخیمان جمهوری اسلامی جان نباخته باشند.

۴۵ سال پیش، حمله گروهی کوچک به پاسگاه ژاندارمری آغازگر جنبشی شد که تأثیرات ژرف و شگرفی بر جنبش کمونیستی ایران بر جای گذاشت. سال ۱۳۴۹ بود. ۱۷ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران، پس از فراری چند روزه. بازگشتی که همراه شد با سرکوب شدید و خونین فعالین کارگری و سیاسی. جهت سرکوبی سیستماتیکتر و گسترش خفقان، در سال ۱۳۳۵، رژیم سلطنتی سازمان مخوف جاسوسی - امنیتی ساواک را تأسیس کرد. سازمانی که در قساوت و بی‌رحمی شهره عام و خاص بود. به ویژه اداره کل سوم ساواک که در شناسایی، دستگیری، شکنجه و قتل مخالفان رژیم دستی کاملاً باز داشت. و ساواک به این شهرت می‌نازید، زیرا "ارباب" نیز از دیگر سلاح‌هایش برای بازداشتن مخالفان از "اقدام به عمل" بود. عملیات مسلحانه این گروه کوچک، در فضای رکود مبارزاتی و یأس حاکم بر فضای سیاسی، چنان رعبی بر بیکر رژیم افکند که قوایی سنگین شامل کوماندها، هلی‌کوپترها و افراد شهربانی برای مقابله به منطقه گسیل شدند. گرچه این جوانان حین نبرد، زیر شکنجه یا به فاصله‌ای کوتاه در برابر جوخه تیرباران جان فشانند، اما مبارزیشان سکوت سنگین جامعه را شکست، رخوت از تن جنبش چپ و کمونیستی ایران زدود، ارکان "جزیره ثبات" را به لرزه انداخت و به کابوس رژیمی تبدیل شد که ۸ سال بعد در پی انقلاب و قیام مسلحانه توده‌ای سرنگون گشت.

این جوانان مبارز و آرمان‌خواه که با سلاحی اندک به مصاف رژیمی سر تا پا مسلح رفتند، به رامجویان نشان دادند با سلاح آگاهی می‌توان به نبرد پرداخت، هر چند با یکی از به ظاهر باثبات‌ترین و هارترین رژیم‌های دیکتاتوری منطقه. چرا که آنان نه به اتکای سلاح اندک خود، بلکه به پشتوانه رمتوشه‌ی عظیمی از دانش و آگاهی و آرمان‌رهایی طبقه کارگر و همدلی و همراهی توده‌های مردم به این مصاف برخاستند. واقعیتی که با پیوستن تعداد هر چه بیش‌تری از مردان و زنان به سازمان پس از این عملیات به اثبات رسید.

نبرد سیاهکل، سرآغاز تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران شد. هم‌زمان رفقای جان‌باخته، حکایت دلاوری رفقای

سیاهکل و آرمان‌رهایی‌بخشان را به میان مردم بردند و مبارزه را ادامه دادند. و از آنجایی که آرمان‌شان، رهایی کارگران و زحمتکشان از قید ستم و استثمار بود، بازتاب و پذیرشی گسترده در جامعه یافت. پس از آن، هر چه دستگاه‌های امنیتی - پلیسی رژیم بر شدت سرکوب می‌افزودند، تعداد بیش‌تری به مبارزه می‌پیوستند. چنان‌که از نبرد سیاهکل تا سرنگونی رژیم شاه در سال ۵۷، به جز رفقایی که در زندان به بند کشیده شدند و رفقایی که دستگیر نشده و به مبارزه ادامه می‌دادند، حداقل ۳۰۰ تن از رفقای سازمان به دست مزدوران رژیم به قتل رسیدند. امیرپرویز پویان، مسعود احمدزاده، حمید اشرف، بیژن جزنی، حمید مومنی، بهروز دهقانی، احمد زبیرم، اسکندر صادقی‌نژاد، جلیل انفرادی، حسن نوروزی، یوسف زرکار، جعفر اردبیلی، اصغر عرب هریسی، چوپان‌زاده چند تنی از این رفقای جان‌باخته‌اند.

اما به جز مردان، تأثیر سیاهکل و مبارزات پس از آن، بر جامعه ایران چنان بود که زنان را نیز به مبارزه مسلحانه و عضویت در سازمان کشاند. آن‌هم در شرایطی که حتا تا سال‌های پایانی عمر رژیم سلطنتی، فرهنگ و سنن عقب‌مانده و مذهبی همچنان اکثریت جامعه و خانواده‌های ایرانی را تحت سیطره خود داشت. در نبرد سیاهکل، زنی شرکت نداشت، اما در سال‌های بعد، زنان و دختران بسیاری به حمایت از این جنبش نوپا برخاستند و به آن پیوستند. و هر ساله نیز بر تعدادشان افزوده شد. و نه تنها زنان و دختران جوان، بلکه حتا مادران. مادرانی مانند فاطمه غروی، فاطمه سعیدی و پنجه‌شاهی که نه تنها پشتیبان و یار فرزندان خود در مبارزات‌شان بودند، و به اشکال مختلف به مبارزه سازمان‌یاری می‌رساندند، بلکه خود نیز در پایداری و مقاومت دست کمی از فرزندان خود نداشتند. روی‌آوری زنان به مبارزات سیاسی چنان گسترده بود که در سال ۵۰ برای نخستین بار در تاریخ معاصر ما، رژیم را واداشت زندان سیاسی ویژه زنان را به وجود آورد.

از رفقای زن جان‌باخته می‌توان به مهرنوش ابراهیمی، مرضیه اسکویی، فاطمه افرینیا، شیرین معاضد، فاطمه حسن‌پور، پروین فاطمی، فردوس آقا ابراهیمیان، پردخت (غزال) آیتی، لادن آل‌آقا، نادره احمد هاشمی و زهرا آقایی قلهکی اشاره کرد.

یکی از دلایل جذب زنان به سازمان، معیارهای عضوگیری و روابط در سازمان

بود. تنها معیار عضویت در سازمان، پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی، اعتقاد به مبارزه طبقاتی، پذیرش مبارزه مسلحانه و مبارزه در راه سوسیالیسم بود. از آن گذشته، زنان در سازمان با تبعیض جنسیتی روبرو نبودند و مسئولیت‌های سازمان تنها بر اساس توانایی‌های رفا و تجارب‌شان در مبارزه مسلحانه تعیین می‌شد. نسترن آل‌آقا از اوایل سال ۵۳ در مرکزیت سازمان بود و در عملیات متعددی شرکت داشت. او سرانجام در سال ۵۵ پس از نبردی شجاعانه با مزدوران کمیته مشترک در درگیری خیابانی جان می‌بازد. نزهت روحی آهنگران مسئول تیم‌های آموزشی و عملیاتی بود و فرماندهی عملیات اعدام انقلابی محمد فاتح یزدی سرمایه‌دار معروف (به خاطر سرکوب اعتصاب کارگران) و سروان نیک طبع بازجوی ساواک را بر عهده داشت. رفیق نزهت نیز در سال ۵۴ با کشیدن ضامن نارنجک جان می‌بازد، اما چند تن از مأموران رژیم را نیز به هلاکت می‌رساند. صبا بیژن‌زاده پس از کشته شدن رفقای رهبری و سه چهارم شاخه تهران در بهار ۵۵، تا هنگام جان باختن در سال ۵۶، عضو مرکزیت سازمان بود.

در سال ۵۷ رژیم دیکتاتوری سلطنتی با انقلاب و قیام مسلحانه توده‌ای سرنگون شد. طی این هفت سال، رفقای بسیاری جان باختند، یا در زندان به بند کشیده شدند، اما سازمان هیچ‌گاه از پای درنیامد. هر بار پس از هر ضربه‌ای، رفقا نه تنها ناامید و هراسان نشدند، بلکه با فداکاری بیش‌تر به پا خاستند، سازمان را بازسازی کردند و به مبارزه ادامه دادند. مبارزه‌ای که هدفی جز رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان از قید ستم و استثمار نداشت. مبارزه‌ای که سرانجام تأثیر خود را در رویدادهای انقلاب ۵۷ نشان داد. در تظاهرات عظیم ۲۱ بهمن ۵۷ در تهران، به مناسبت حماسه سیاهکل، به ندای سازمان هزاران نفر به یاری همافران نیروی هوایی برخاستند و همدوش توده‌های مردم، قیام مسلحانه ۲۱ و ۲۲ بهمن را به رغم مخالفت خمینی و پیروانش، به پیروزی رساندند.

کمونیسم‌ستیزی از جنبه‌های مشترک خمینی، روحانیون و همدستانشان بود. از این‌رو، هنگامی که آمریکا و دولت‌های سرمایه‌داری غربی از توقف انقلاب ایران ناامید شدند، به این بهترین گزینه برای حفظ نظام سرمایه‌داری ایران روی آوردند. گسترش نفوذ سازمان و تبدیل آن در اندک مدتی به بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه، نیز به هراس آنان دامن می‌زد.

پس از قیام، با گذشت هر روز، توده‌های مردم، به ویژه کارگران و زحمتکشان، زنان و اقلیت‌های ملی و دینی که در مخالفت با

گر بدین سان زیست باید پاک...

(درگرمی داشت ۲۵ اسفند روز جانباختگان فدائی)

دیكتاتورى و با خواست كار، نان و آزادى انقلاب كرده بودند، به ماهيت رژيم نوپا هر چه بيش تر پى مى بردند. اين امر تعداد باز هم بيش ترى را از جمهورى اسلامى روى گردان و به سازمان جذب مى كرد.

رژيم نوپا، متشكل از روحانيون و نيروهاى ملى - مذهبي امثال بازرگان و بنى صدر به رهبرى خمينى مى دانستند بدون سرکوب و كشتار تمام مخالفان، به ويژه كمونيست ها نمى توانند به تثبيت قدرت و حفظ نظام سرمايه دارى از كزند توده هاى كارگر و زحمتكش اميدوار باشند، پس سرکوب و كشتار كمونيست ها و انقلابيون را در دستور كار قرار دادند، زيرا هر جايى كه مبارزه بود، فدائيان در كنار مردم و در سنگر آنان عليه خصم طبقاتى نبرد مى كردند. به تركمن صحرا هجوم بردند تا شوراهای خلق تركمن برچينند. رهبران شوراهای خلق تركمن صحرا رفقا توماج، مخدوم، واحدی و جرجانی را كشتند و تنها در فروردین ۵۸ حداقل ۱۵ تن از فدائيان را به قتل رساندند. آنابردی سرافراز، بهرام آقاتابای، آراز محمد دردیپور و گروه دیگری از فدائيان در یک حمله وحشیانه نیروهای سرکوب رژیم جان باختند. در آخر بهمن ماه نیز رهبران خلق تركمن، رفقای فدائی توماج، مخدوم، واحدی و جرجانی ترور شدند. در فروردین ۵۸ دستور حمله نظامی به كردستان و سرکوب جنبش كردستان صادر شد و از اواسط سال ۵۸ اعدام گروهی فدائيان در كردستان را آغاز کردند. يوسف کشیزاده، ناصر سلیمی، رشوند سرداری، گرجی بیانی، شهریار و احسن ناهید در زمره این گروه از جانبختگان فدایی بودند. در تهران و شهرهای دیگر، نیروی سرکوب و اوباش حزب اللهی به گردهماییها و تظاهرات سازمان یورش می بردند و ترور فعالان سازمان در شهرهای مختلف به امری روزانه تبدیل شد.

در این میانه، با آن که جمهورى اسلامى، هر چه بيش تر ماهيت ضد مردمى خود را به نمايش مى گذاشت، جناحى در درون سازمان با پشت كردن به آرمان هاى سوسياليستى به حمايت از رژيم مذهبى سرکوبگر برخاست. تشديد اختلافات سياسى ميان جناح اكثريت و اقليت كميته مركزى، از سويى، و توسل جناح اكثريت به شيوه هاى تشكيلاتى غير دمكراتيک برای تسلط بر سازمان و جلوگیری از مبارزه های نظری در میان نیروهای تشکیلات، سرانجام در خرداد ۵۹، انشعابی زودرس را به سازمان تحمیل کرد. این انشعاب، بزرگترین ضربه را به

بيژن اسلامى، ونداد ايمانى، احمد برار پور، بيگ محمدى هزاوه، ملك محمد جاوه، محمد چشم به راه، محمود خاموشيان، اكبر مسلم خانى، حسين محمدى، رحمت فتحى، بهزاد عمرانى، قدرت الله شاهين سخن.

و زنان بسيارى از اعضا و هوداران سازمان نيز بودند كه در اين سرکوب ها جان باختند. رفقاى مانند زهرا بهكيش، ويدا گلى آبكنارى، مريم توسلى، منيژه طالبى، نفيسه ناصرى، سوزان نيكزاد، ژيلا سياب، ناهيد محمدى، مريم دژآگاه، زهرا بيدشهرى، زهرا فرمانبردار، فاطمه محمدى، نادره نورى، فريده يوسفى، خاطره جلالى و ده ها رفيق زن كمونيست ديگر.

در هر گوشه اى از ايران، فدائيان (اقليت) تحت پيگرد قرار گرفتند. رفقاى بسيارى در درگيرى كشته شدند يا دستگير و پس از شكنجه هاى فراوان در قتل گاه هاى رژيم جان فشاندند. رفقا مسعود رحمتى، على نودرى، جواد كاشى، محمد كس نزانى، انور اعظمى، رشيد يزدان پناه، سيروس قصيرى، تيمور ستارى، فريدون بانه اى، مختار قلعه ويسى در كردستان.

رفقا مهدى خانزاده، على رضا بامرى، صمد حسين زهى، فقير محمد زين الدينى، امير نورانى، كريم كهرازى در بلوچستان.

شمارى از رفقاى جانباخته، از رفقاى اند كه از كشتار اوائل دهه شصت جان به در برده بودند، اما در شكنجه گاه هاى رژيم در بند بودند. آنان در كشتار زندانيان سياسى در تابستان ۶۷ به دستور خمينى، در بيدادگاه هاى چند دقيقه اى به جرم پاى بندى به آرمان هاى كمونيستى به مرگ محكوم شدند و پس از اعدام در خاوران يا گورستان هاى بى نام و نشان در گوشه و كنار ايران در گورهاى دسته جمعى دفن شدند. و شايد بسيارى از آنان بر ما ناشناخته اند.

ما در اين روز ياد تمامى ياران به خون خفته را گرمى مى داريم كه در راه آزادى و سوسياليسم جان فشاندند. به ويژه رفقاى را كه در صفوف سازمان ما، با ايمان به آرمان رهاى طبقه كارگر و زحمتكشان از قيد ستم و استثمار و برپايى جهاني عادلانه نبرد كردند و از ايمان خود چون كوه "يادگارى جاودانه بر تراز بى بقاى خاك!" نشاندهند.

كار - نان - آزادى
حکومت شورائی

سازمان وارد كرد. پس از انقلاب، كارگران بسيارى به سازمان جذب شده بودند، از سويى ديگر بسيارى از هوداران نيز به ميان كارگران رفته و در جهت گسترش نفوذ سازمان و سازماندهى كارگران مى كوشيدند. اما، كشاكش درون سازمانى و انشعاب پس از آن، توازن قواى طبقاتى را به نفع جمهورى اسلامى بر هم زد و فرصتى بى نظير در سازماندهى طبقه كارگر را با موانع بسيار روبرو ساخت. جناح انقلابى اقليت، پس از انشعاب، وظيفه اى سازماندهى خود به عنوان سازمانى مستقل و نيز اتخاذ تاكتيك هاى متناسب با شرايط نوين را پيشا روى خود قرار داد. هوداران پرشمارى بودند كه خط انقلابى اقليت را برگزيدند، پس بايستى ارتباطات تجديد سازمان مى شدند. رفقاى سازمان، اكنون با نيروى كمتر، اما پشتكارى فدائى وار وظيفه موجود را بر عهده گرفتند.

و اين همه، زير تيغ سرکوب بى امان رژيم قرار داشت كه اكنون قواى خود را بر سرکوب نيروهاى انقلابى متمرکز کرده بود. هنوز اقليت به امر بازسازماندهى خود پايان نداده بود كه خرداد سال ۶۰ سررسيد. يورش وحشيانه رژيم پس از خرداد ۶۰ به سازمان هاى انقلابى و از جمله سازمان ما، به دستگيرى صدها تن از فدائيان (اقليت) انجاميد كه بسيارى از آنان به فاصله اندكى اعدام شدند. رفيق سعيد سلطانيور در ميان اولين اعدام شدگان سازمان بود. برخى از اعضاى سازمان و به ويژه اعضاى رهبرى در درگيرى ها كشته شدند. ۵ تن از اعضاى كميته مركزى سازمان، رفقا سيامك اسديان، محسن مديرشانه چى، محمدرضا بهكيش، يداالله گل مزده و رفيق احمد غلاميان لنگرودى در طول همين سال در درگيرى با مزدوران حكومت اسلامى جان باختند و رفيق منصور اسكندرى تربقان، زير شكنجه جان باخت. تنها در سال ۶۴ حدود ۶۰ تن از اعضاى كميته كارگرى تهران دستگير شدند و كمتر رفيقى از ميان آن ها زنده ماند. طى اين سال هاى سرکوب تا كشتار زندانيان سياسى در تابستان ۶۷، سازمان، كارگران كمونيستى بسيارى را از دست داد، رفقاى همچون احمد منادى، غلامرضا مولائى بيرگانى، خيرالله حسونود، مرتضى كريمى، محمدعلى ابرندى، محمدرضا راستى، هوشنگ كيانى، رضا حسيني مستعان، موسى آباد، جهان بخش سرخوش، حسين ملا طالقانى، داوود مداين، لقمان مدائن، عبدالرضا ماهيگير، عبدالكريم عبدالله پور، على ميرشكارى، هوشنگ احمدى،

روستایی که تمام مردانش اعدام شده اند

بلکه این فاجعه دهشتبار اینبار از زبان یک عنصر حکومتی یعنی شهیددخت مولوردی معاون رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده بیان شده است.

معاون روحانی روز چهارشنبه پنجم اسفند یعنی دو روز پیش از خیمه شب بازی انتخاباتی جمهوری اسلامی اعلام کرد: "ما روستایی در سیستان و بلوچستان داریم که تمامی مردان آن روستا اعدام شده اند". او در مورد اینکه این جنایت کی و در کدام روستا اتفاق افتاده است؟ اعدام شدگان چه کسانی بودند و به چه اتهامی در سیستم قضایی جمهوری اسلامی به مرگ محکوم شده اند؟ دیگر حرفی نمی زند. بیان این فاجعه آنهم از زبان معاون حسن روحانی، فی نفسه آنچنان دردناک است که دیگر شهیددخت مولوردی خود را نیاز به توضیح جزئیات این حادثه نمی بیند.

بیان این خبر اما، تا همین جا نیز پرده از عمق جنایات این چینی هیئت حاکمه ایران بر می دارد. به رغم اینکه انتشار و بیان این فاجعه بسیار درد آور و غم انگیز است و انجام چنین جنایتی آنهم نه به دست عوامل "خودسر" رژیم بلکه دقیقاً زیر نظر دستگاه قضایی این حکومت، خود بیانگر نگاه سرکوبگرانه حاکمان اسلامی در منطقه سیستان و بلوچستان است. منطقه ای سرکوب شده که به دلیل فقر و محرومیت، ستم ملی و اعمال سیاست های تبعیض آمیز و فرقه گرایانه جمهوری اسلامی سال هاست در مسیر آتش ناامنی و جنگ فرقه ای قرار گرفته است. با این همه، وقوع جنایاتی از این دست در نظام دینی و سرمایه داری جمهوری اسلامی هرگز مختص به منطقه سیستان و بلوچستان و دیگر ملیت های تحت ستم نبوده و این رژیم در پیشبرد اینگونه جنایات پیشینه ای به درازای عمر خود دارد. سلب آزادی مردم، سرکوب توده ها، کشتار نیروهای سیاسی، شکنجه و اعدام انقلابیون و کمونیست هاو در یک کلام جنایات بی شماری که رژیم ارتجاعی و ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی مرتکب شده است، چیزی نیست که فقط در کشتار مردان روستایی در سیستان و بلوچستان خلاصه شده باشد. جنایاتی از این قبیل، برگرفته از ذات این نظام اسلامی و مبتنی بر مبانی دینی حاکم بر ساختار این رژیم ارتجاعی ست. بنیان و پایه های جمهوری اسلامی از آغار تا به امروز همواره بر سرکوب، نفی آزادی های دموکراتیک، بی حقوقی مطلق زنان، به

بند کشیدن توده ها، تحمیل فقر، بیکاری و عدم پاسخگویی به حقوق مسلم ملیت های تحت ستم و اقلیت های دینی پی ریزی شده است.

تردیدی نیست که مردان اعدام شده این روستا، جملگی بلوچ و سنی مذهب بوده اند. مردانی که مسئولیت تامین نان و چرخه معیشت خانواده نیز بر دوش آنان قرار داشت. به رغم اینکه هیئت حاکمه ایران با مردم سیستان و بلوچستان چه به لحاظ اقلیت ملی و چه به لحاظ داشتن مذهب سنی، همواره در ستیز و خصومت آشکار بوده است اما، این خصومت فرقه ای و تحمیل فقر و محرومیت به مردم بلوچ همواره با شدت و حدت بیشتری اعمال شده است. پیشبرد سیاست فرقه گرایانه و ستیز آشکار جمهوری اسلامی با توده های مردم سیستان و بلوچستان، در کنار تحمیل بیکاری و فقر روز افزون، وضعیت دشوار و غیر قابل تحملی را در ادامه زندگی و تامین معاش جوانان و مردان این منطقه بوجود آورده است. تبعات اولیه اعمال چنین سیاستی پیش از هر چیز کشیده شدن پای جوانان و مردان سیستان و بلوچستان به سمت قاچاق کالا و بعضاً خرید و فروش مواد مخدر است. جوانان و مردانی که چه بسا در تداوم سیاست های سرکوبگرانه و تبعیض آمیز هیئت حاکمه ایران جذب گروه های مسلح سنی مذهب با گرایشات شوینیستی و ارتجاعی تر از جمهوری اسلامی نیز گردند. حاصل چنین وضعیتی، تشدید باز هم بیشتر سرکوب در منطقه، تعمیق نزاع فرقه ای، گسترش بیکاری، تداوم فقر و محرومیت و در نهایت اعدام تمامی مردان روستایی است که این چنین بی رحمانه توسط داعشیان جمهوری اسلامی قلع و قمع شده اند.

اعدام مردان این روستا در چنین ابعادی نه تنها پایان ماجرا نیست، بلکه خود شروع و تداوم فاجعه ای بزرگتر است. فاجعه وقوع یک جنگ فرقه ای تمام عیار در منطقه ای همجوار با پاکستان و در مرزهای بالقوه و نزدیک با نیروهای طالبان و القاعده و داعش. منطقه ای با چنین مختصات سیاسی - اقتصادی که هم اکنون بیش از هر زمان دیگری مستعد و آبلهنگ جنگ فرقه ای و دیگر حوادث پیش بینی نشده است. علاوه بر این، با اعدام هر سرپرست خانواده و حذف تامین کننده معاش یک خانواده، آنهم در بافت سنتی و قبیله ای منطقه سیستان و بلوچستان، فرزندان و بازماندگان آنان، هم اینک هر یک قاچاقچی های بالقوه ای هستند که چه به لحاظ تامین معاش و چه به لحاظ اینکه بخواهند انتقام پدران خود را بگیرند، شرایط برای آنان جهت کشیده شدن و پیوستن به گروه های مسلح منطقه بیش از هر زمان دیگری مستعدتر هستند.

اعدام تمام مردان یک روستا در سیستان و بلوچستان نه اولین اقدام جنایتکارانه هیئت حاکمه ایران بوده و نه آخرین آن خواهد بود. جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام دینی و با ماهیت استبدادی هرگز نمی تواند عملکردی فراتر از این داشته باشد. در نظام جمهوری اسلامی با ماهیت سرمایه داری که در آن دین و دولت به شکل جدایی ناپذیری درهم تنیده شده اند و قوانین آن نیز همه برگرفته از سنن اسلامی و قرون وسطایی هستند، تعرض به آزادی و سرکشی به حریم خصوصی مردم اولین مشخصه این نظام است. دولت مذهبی حاکم بر ایران با سلب آزادی های دموکراتیک و پس از آن تعرض به معاش توده ها، طی ۳۷ سال پیوسته و مداوم در مسیر بی قانونی، کشتار و تحکیم استبداد در جامعه گام برداشته است. بی قانونی، تبعیض و دامن زدن به جنگ فرقه ای بخشی از ذات یک دولت دینی با ماهیت استبدادی ست. آنچه در این روستا اتفاق افتاده است، تنها برگی از کتاب قطور شقاوت و بی رحمی نظام دینی و سرمایه داری حاکم بر ایران است. وقوع چنین جنایتی، ادامه همان سیاست های سرکوبگرانه این دولت مذهبی از آغاز تا به امروز است. کشتارهای وسیع دهه ۶۰، کشتار مردم ترکمن صحرا، سرکوب مردم کردستان، بی حقوقی مطلق زنان، سرکوب کارگران، معلمان، دانشجویان، تجاوز به زندانیان، اعدام هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، فاجعه بازداشتگاه کهریزک، کشتار بی رحمانه مردم در روزها و ماه های پس از "انتخابات" خرداد ۸۸، اعدام نوجوانان و نیز شمار بالای آمار اعدام شدگان سالانه در دولت حسن روحانی که طبق آخرین گزارش عفو بین الملل به مراتب از تعداد اعدام شدگان در دولت احمدی نژاد نیز پیشی گرفته است، همه و همه برگرفته از ذات و ماهیت نظام دینی و سرمایه داری حاکم بر ایران است که در آن دین و دولت به شکل ناگسستی بهم در آمیخته اند. لذا، با استمرار این نظام مذهبی که استبداد، ستم و سرکوب آزادی های دموکراتیک مردم جزء لاینفکی از ذات این دولت دینی ست، انتظار توقف سرکوب، اعدام و پاسخگویی به مطالبات اولیه ملیت های تحت ستم، انتظار تغییر اساسی در وضعیت معیشتی مردم و گشایشی در خور برای زنان، کارگران، معلمان و توده زحمتکش مردم ایران، انتظاری عبث و بیهوده است. راه پایان دادن به ۳۷ سال جور و جنایت جمهوری اسلامی و تحقق مطالبات تلمبار شده طبقات فرودست جامعه، تداوم مبارزه ای سازمان یافته برای سرنگونی این نظام و برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان است.

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ سوم اسفند ۹۴ سازمان اطلاعیه ای با عنوان " محاکمه اعضای سندیکای شرکت واحد، تلاشی برای حذف و ارباب فعالان کارگری " صادر نمود. در این اطلاعیه گفته شده است " محاکمه ابراهیم مددی نایب رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه که قرار بود امروز سوم اسفند ماه، در دادگاه انقلاب شعبه ۲۶ برگزار شود، به علت بیماری و شرایط بد جسمی وی به تعویق افتاد. داود رضوی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد در ۲۳ دی ماه سال جاری در این دادگاه محاکمه و به پنج سال حبس تعزیری محکوم شد. این دو عضو فعال سندیکای شرکت واحد، هر دو به اتهامات واهی "اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور" و "ایجاد اخلاف در نظم و آرامش عمومی از طریق حضور در تجمعات غیر قانونی"، به دادگاه احضار، محاکمه و مجازات می شوند. " در ادامه اطلاعیه ضمن اشاره به تشدید مبارزه کارگران و کارزار مشترک تشکل های کارگری برای افزایش دستمزد، همچنین تجمعات اعتراضی سندیکای کارگران شرکت واحد در برابر وزارت کار به همین منظور، چنین آمده است "دستگاه سرکوب و امنیتی رژیم برای حذف این بخش از مبارزه کارگران و ممانعت از تجمعات اعتراضی کارگران شرکت واحد، دست به این اقدام ضدکارگری زده است. انگیزه

رژیم از محاکمه دو فعال سندیکای شرکت واحد و صدور حکم زندان، به این خلاصه نمی شود. این انگیزه تا ارباب فعالان سندیکائی و دیگر فعالان کارگری و حذف کامل آن ها از صحنه مبارزه ادامه می یابد. اقداماتی که در ادامه تلاش های مذبحانه پیشین رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران، به منظور ممانعت از تشکل یابی کارگران و مقابله با هر گونه فعالیت و مبارزه متشکل کارگری ست. اما تجارب جنبش های کارگری این واقعیت را به اثبات رسانده است که با سرکوب و زندان و بگریزیدن، نمی توان کارگران را از مبارزه برای افزایش دستمزد و طرح سایر مطالباتشان بازداشت. با احضار و محاکمه و حبس فعالان کارگری، نمی توان مانع مبارزات کارگران شد و برای طولانی مدت جلو رشد و تکامل جنبش طبقاتی کارگران را گرفت. " در پایان اطلاعیه چنین آمده است: سازمان فدائیان (اقلیت) پی گرد قضائی و امنیتی فعالان سندیکای شرکت واحد و دیگر فعالان کارگری، همچنین احکام بیدادگاه های رژیم علیه کارگران را محکوم می کند و خواهان لغو بی درنگ این احکام ضدکارگری و آزادی کارگران زندانی ست. سازمان فدائیان (اقلیت)، تشکل مستقل و فعالیت متشکل را از حقوق مسلم طبقه کارگر می داند و از هر تشکل کارگری که با ابتکار خود کارگران به وجود آمده و در راه آگاهی، تشکل یابی و منافع کارگران مبارزه نماید، حمایت می کند.

کمک های مالی

کانادا- ونکور

۵۰ دلار	لاکومه
۱۰ دلار	نرگس
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۲

آمریکا

تلویزیون دمکراسی شورایی ۵۰ دلار

هند

علی اکبر صفایی فراهانی ۴۰۰ یورو

سوئیس

۳۰ فرانک	علی اکبر صفایی فراهانی
۴۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	حمید اشرف
۵۰ فرانک	محمد کاسهچی
۵۰ فرانک	امیر نبوی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمینا
۲۰۰ کرون	صمد

آلمان

کیومرث منصوری ۵۰ یورو



**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک
اعتصاب عمومی سیاسی و
قیام مسلحانه برانداخت**

معجزه‌های رخ نخواهد داد، استبداد پابرجاست

تحقق مطالبات مردم ایران بردارند تا چه رسد به امروز که خودشان شبه اصول‌گرا شده‌اند. آیا بر کسی پوشیده هست که اینان حتی ادعاهای ناچیز پانزده سال پیش خود را به کنار نهاده‌اند؟ اینان ناتوان‌تر از آن هستند که بتوانند یا بخواهند شعارهای پوشالی اصلاح‌طلبان دولتی پانزده سال پیش را تکرار کنند. بنابراین روشن است که در برهمن پاشنه‌ای خواهد چرخید که تاکنون بوده است.

با این اوصاف که چیزی به نفع توده مردم تغییر نخواهد کرد، باید دید چه کسانی و برچه اساسی در این خیمه‌شب‌بازی رژیم شرکت داشتند.

گرچه آمار رسمی دقیقی هنوز اعلام نشده است، اما گفته می‌شود که حدود ۶۰ درصد از واجدین شرایط حق رأی شرکت داشتند. همان‌گونه که بیش از این توضیح دادیم که در ایران چیزی به نام انتخابات وجود ندارد، بلکه آنچه هست یک خیمه‌شب‌بازی است، در مورد آمار و ارقام رژیم هم قضیه بر همین منوال است. فاقد اعتبارند و بازگوکننده واقعیاتی که بتوان از آن‌ها نتیجه‌گیری‌های سیاسی کرد، نیستند.

آنچه می‌توان گفت، در وهله نخست باید تفکیک قاتل شد میان کسانی که برحسب منافع طبقاتی و یا وابستگی‌شان به رژیم و دستگاهی دولتی به‌پای صندوق رأی می‌روند، با مردمی که از سرناآگاهی یا اجبار. مقدم بر همه، طبقه سرمایه‌دار ایران و نمایندگان سیاسی آن‌ها، و درکل، ثروتمندان، یک بخش از شرکت‌کنندگان همیشگی در انتخابات رژیم‌اند. بخش اعظم این طبقه به جناح "اصلاح‌طلب" و "اعتدال‌گرا" وابسته‌اند.

پس از آن، قشر خرده‌بورژوازی سنتی و جدید از پایه‌های ثابت شرکت در انتخابات رژیم است. این قشر که کمیت وسیعی را در برمی‌گیرد، به‌حسب منافع طبقاتی، پیوند و نزدیکی‌اش با بورژوازی و افکار و روحیات محافظه‌کارانه، عقب‌مانده و ارتجاعی که دارد، به‌پای صندوق رأی می‌رود.

بخش خرده‌بورژوازی سنتی شهرها به‌اضافه خرده‌بورژوازی روستا که همان دهقانان باشند، عمدتاً جانب‌دار جناح موسوم به اصول‌گرای رژیم هستند و به این جناح رأی می‌دهند.

خرده‌بورژوازی جدید که طیف وسیع خرده‌بورژوازی شهرها را شامل می‌شود، عمدتاً در بازی‌های انتخاباتی رژیم شرکت می‌کند و طرفدار جناح موسوم به اصلاح‌طلب است. این واقعیت را به‌وضوح می‌توان در چگونگی شرکت و توزیع آراء در شهر بزرگی مثل تهران دید. در حوزه انتخابیه تهران مجموعاً ۵/۸ میلیون واجدین شرایط رأی بودند. از این تعداد ۳ میلیون و ۲۴۶ هزار رأی صحیح در انتخابات مجلس ارتجاع اسلامی به صندوق‌ها ریخته شد. یعنی کمتر از ۴۰ درصد مردم در استان تهران، در این "انتخابات" شرکت کردند.

از میان شرکت‌کنندگان در شهر تهران، بیشترین تعداد آراء از شمال شهر بود که تقریباً تماماً به نفع "اصلاح‌طلبان به صندوق‌ها ریخته شده بود. بخشی از آراء آن‌ها نیز از صندوق‌های غرب تهران به دست آمد. اصول‌گرایان بیشتر آراء خود را از خرده‌بورژوازی سنتی شرق و در حدودی مرکز تهران گرفتند. کمترین تعداد آراء هم از جنوب شهر تهران بود. این تصویر به‌وضوح نشان می‌دهد که کدام طبقات و اقشار در این خیمه‌شب‌بازی شرکت کردند و به کدام جناح بورژوازی رأی دادند.

خرده‌بورژوازی جدید، همانند خرده‌بورژوازی سنتی نیرویی محافظه‌کار است و به‌جز لایه‌های پایینی آن‌ها، با هرگونه تحول انقلابی در جامعه ایران مخالف است و از همین زاویه نیز حتی اگر در برخی موارد با جمهوری اسلامی مخالفتی هم داشته باشد، بقای آن را بر هر تحول جدی و رادیکال، ترجیح می‌دهد. اینان به‌رغم ظاهر متفاوتشان از خرده‌بورژوازی سنتی، به لحاظ طبقاتی، فکری و خرافه‌پرستی، تفاوت چندانی با بخش سنتی ندارند. مطالبه حداکثر آن‌ها وعده‌های اصلاح‌طلبان دولتی است.

جمهوری اسلامی یک دستگاه عریض و طویل دولتی است با جمعیتی میلیونی از کارمندان و وابستگان متعدد ارگان‌ها و نهادهای این دستگاه. این جمعیت، شامل کارمندان دستگاه دولتی، پرسنل ارگان‌ها و نهادهای رنگارنگ نظامی، امنیتی، پلیسی، دستگاه روحانیت و تعدادی از کارکنان مؤسسات دیگر است که غیرمستقیم و مستقیم وابسته به دستگاه دولتی و مذهبی‌اند. این

مجموعه نیز جمعیتی هستند که به‌استثنای مواردی از نمونه معلمان و کارمندان مراکز درمانی و خدماتی، عموماً در انتخابات رژیم شرکت می‌کنند.

بخش‌های نظامی، سرکوب، امنیتی و مذهبی این مجموعه به جناح اصول‌گرا و بخش غیرنظامی عمدتاً به "اصلاح‌طلبان" رأی می‌دهند.

این است مجموعه نیروهای ثابتی که آگاهانه، به‌حسب منافع طبقاتی‌شان در "انتخابات" شرکت می‌کنند و به تحکیم وضع موجود یاری می‌رسانند.

سوی این موارد، تعداد محدودی از مردم به خاطر ترس از وضعیت شغلی و کارشان مجبور به رأی دادن می‌شوند. کسانی که از طریق کمک‌های نهادهای خیریه مذهبی امرارمعاش می‌کنند نیز جزء دیگری از مردمی هستند که به‌اجبار به‌پای صندوق رأی آورده می‌شوند. اما بخشی هم از میان توده‌های فقیر، تهیدست و ناآگاه هستند که جناح‌های رژیم با یک وعده‌غذا یا پرداخت پول نقد، رأی آن‌ها را می‌خرند و به‌پای صندوق رأی می‌آورند. بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که مادام جمهوری اسلامی بر سرکار است، همواره یک جمعیت ثابت‌قدم بورژوائی و خرده‌بورژوائی، به همراه بخش بزرگی از جمعیت حقوق‌بگیران دستگاه دولتی را برای شرکت در خیمه‌شب‌بازی‌های انتخاباتی خواهد داشت. به‌اضافه تعداد محدودی از توده مردمی که از سر اجبار یا فقر و ناآگاهی به این خیمه‌شب‌بازی کشیده می‌شوند.

تا وقتی که اوضاع در ایران به روال کنونی است و توازن قوا به زیان طبقه حاکم برهم نخورده است، جمهوری اسلامی قادر خواهد بود در جریان هر خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی این نیرو را در خدمت مقاصد و اهداف خود به کار گیرد. اما این وضع پایدار نیست. همین‌که چرخشی در اوضاع سیاسی رخ دهد و وضع انقلابی ایجاد شود که طبقه کارگر بتواند توازن قوای موجود را به نفع خود برهم بزند، آنگاه جمهوری اسلامی حتی قادر نخواهد بود روی نیروهای ثابت‌قدم انتخاباتی قلبی‌اش حساب کند. ناتوانی رژیم در حل بحران اقتصادی، تشدید فشارهای مادی و معیشتی به توده‌های زحمتکش، عدم تحقق مطالبات رفاهی و آزادی‌خواهانه کارگران و زحمتکشان، ضرورتاً در مرحله‌ای به انفجار تضادهای نظم موجود، خواهد انجامید و لحظه تسویه‌حساب با جمهوری اسلامی و طبقه حاکم فرا خواهد رسید.

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

حداقل دستمزد و کارزاری که تجسم اتحاد طبقاتی است

این رشته در همین ماه، اعلام یک سال حبس عثمان اسماعیلی فعال کارگری سقز، بازداشت ۴ کارگر معدن زغالسنگ طزره در اسفند ماه، احضار ابراهیم مددی نایب رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، احضار و محاکمه و ابلاغ حکم ۵ سال حبس تعزیری برای داود رضوی و یک سال برای رضا شهبانی در همین اوایل اسفند ماه، تنها نمونه‌هایی از تعرضات دستگاه قهر و سرکوب طبقه سرمایه‌دار علیه طبقه کارگر، در آستانه تعیین حداقل دستمزدهای کارگری است.

در حالی که بازوی اطلاعاتی - امنیتی و دستگاه سرکوب مستقیم طبقه حاکم، با زور و سر نیزه می‌کوشد طبقه کارگر، کارگران پیشرو، فعالان و تشکل‌های کارگری را مرعوب و از صحنه مبارزه خارج و زنجیرهای بردگی را بر دست و پای کارگران محکم‌تر سازد، شورای عالی کار رژیم نیز در تدارک آن است که حداقل دستمزد سال ۹۵ را باز هم چند برابر زیر خط فقر تعیین کند و فلاکت و گرسنگی افزون‌تری را بر خانواده‌های کارگری تحمیل نماید. نمایندگان دولت، کارفرما و تشکل‌های دست‌ساز رژیم در شورای عالی کار، مقدمات آن را فراهم ساخته‌اند. دولت که تمام هنرش این بوده است تا در مقطع تعیین حداقل دستمزد، نرخ تورم را با تردستی و روی کاغذ به حداقل ممکن برساند، امسال نیز به همین شیوه عمل نموده و مصمم است چیزی حدود ۱۲ درصد بر حداقل دستمزد بیافزاید و ادعا کند بر طبق ماده ۴۱ قانون کار عمل کرده است. اما این شیوه ریاکارانه شورای عالی سرمایه‌داران بر اکثریت کارگران ایران برملا گشته است. صرف‌نظر از این که نرخ تورم واقعی مبنای تعیین حداقل دستمزد نیست و هیچ‌گاه نبوده است و میزان افزایش آن نیز هیچ تناسبی با نرخ تورم و افزایش هزینه‌ها نداشته است، در تمام طول این سال‌هایی که از تصویب قانون کار می‌گذرد، هیچ‌گاه نیازهای زندگی یک خانوار کارگری در تعیین میزان حداقل دستمزد لحاظ نشده و حداقل دستمزد به اندازه‌ای نبوده است که هزینه‌های زندگی آن را تامین کند. از همین‌روست که فاصله دستمزدها و هزینه‌ها سال به سال زیادتر شده است. دستمزد واقعی و قدرت خرید طبقه کارگر پیوسته تنزل یافته است. شکاف بسیار عمیق موجود میان دستمزدهای کارگری و هزینه‌های زندگی که امروز همگان به آن اعتراف می‌کنند، حاصل همین شیوه تعیین حداقل دستمزد است که دیگر قابل دوام نیست و باید تغییر کند.

بازی تعیین حداقل دستمزد چنان‌که همه کارگران می‌دانند، سال‌ها بدین روال بوده است که نماینده کارفرما در شورای عالی کار، درصد معینی را برای افزایش حداقل دستمزد مطرح می‌کرده است. آن‌گاه عوامل رژیم در شوراهای اسلامی کار و دیگر تشکل‌های دست‌ساز وابسته به رژیم

در این "شورا" درصد بیشتری را عنوان می‌کرده‌اند و بعد از چند روز به اصطلاح بحث و مجادله و "چانه‌زنی" یا دعوای لفظی و زرگری، دولت، به ظاهر در نقش میانجی در میان این دو ظاهر می‌شده و رقم نهایی را در حول و حوش نرخ تورم رسمی اعلام شده، تعیین می‌کرده است! اما اکنون که وضعیت معیشتی کارگران بی‌اندازه به وخامت گراییده به نحوی که همه طرف‌های درگیر در شورای عالی کار نیز به آن اعتراف می‌کنند، معیار قرار دادن نرخ تورم اعلام شده را "ناکار آمد" می‌دانند، اما عین همین نمایش را در مورد سبد معیشت کارگری به مرحله اجرا گذاشته‌اند.

اصغر آهنی‌ها نماینده کارفرمایان در شورای عالی کار، ضمن طرح این ادعا که تعداد متوسط اعضای خانوارهای کارگری سه نفر هستند، هزینه معیشت ماهانه یک خانوار ۴ نفره کارگری را ۶۳۰ هزار تومان ذکر نموده است. پیشنهاد کارفرمایان این است که حداقل دستمزد ۹۵ بر این پایه تعیین شود. نمایندگان شوراهای اسلامی کار و دیگر تشکل‌های حکومتی در شورای عالی کار، ضمن بحث و جدل بر سر تعداد متوسط اعضای خانوار کارگری، هزینه سبد معیشت کارگری را حدود ۲ میلیون تومان ذکر نموده‌اند. حال نوبت دولت است که با اصطلاح پا در میانی کند و بر این به ظاهر اختلافات برسر سبدمعیشت خانوار کارگری و جدال لفظی نطقه پایان بگذارد.

از مجموعه اظهارنظرهای مقامات دولتی و کارفرمایان و نمایندگان آن‌ها در شورای عالی کار، چنین برمی‌آید که حداقل دستمزد، حدود ۱۵ درصد اضافه شود. البته تا آن‌جا که به نرخ تورم رسمی مربوط می‌شود، این نرخ در بهمن ماه، حدود ۱۲ درصد اعلام شده است. اما دولت به عنوان یک کارفرمای بزرگ، همچنین دیگر کارفرمایان و سرمایه‌داران، به ناچیز بودن و حقارت آمیز بودن این مقدار اشراف دارند و این را می‌دانند که با افزایش این رقم، باز هم میزان حداقل دستمزد نسبت به هزینه‌ها، بسیار عقب‌تر است و در واقع بدین شکل، نه می‌توان انگیزه کارگران به خاطر مبارزه برای افزایش دستمزد را تضعیف نمود و از آن‌ها گرفت و نه می‌توان از دامنه نارضایتی‌های کارگری کاست! بنابراین، این احتمال هست که وزیرکار به منظور خودشیرینی و مردم‌فریبی، به چند درصد بیشتر از این رقم نیز رضایت دهد و چیزی بین ۷۰ الی ۱۱۰ هزار تومان بر حداقل دستمزدها اضافه شود. فرض کنیم میانگین این دو رقم یعنی ۹۰ هزار تومان بر حداقل دستمزد اضافه شود. حداقل دستمزد سال ۹۵ می‌شود ۸۰۲ هزار تومان که باز هم زیر خط فقر و حدود یک چهارم خط فقر است و این، ادامه همان روندی است که در طول تمام ۲۵ سالگی که از تصویب قانون کار می‌گذرد، ادامه داشته است. شکاف میان

دستمزدهای واقعی و هزینه‌ها در طول این دوره‌ای که ماده ۴۱ قانون کار نیز به ظاهر معیار، و بر تعیین میزان حداقل دستمزد ناظر بوده اما در واقع هرگز به آن عمل نشده است، چنان ژرف و عمیق گشته است که اگر بجای ۱۲ درصد و ۱۵ درصد، ۵۰ درصد یا حتی ۱۰۰ درصد هم بر حداقل دستمزد افزوده شود، باز هم کارگر را از زیر خط فقر خارج نمی‌سازد. حال آن‌که طبقه کارگر خواهان خروج از زیر خط فقر و افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر است و درست به همین دلیل است که نمی‌تواند و نباید خود را درگیر ماده ۴۱ قانون کار و بازی‌های مرسوم شورای عالی کار نماید. همه کارفرمایان و سرمایه‌داران و دولت که خود بزرگ‌ترین سرمایه‌دار و کارفرماست، باید این را بدانند که طبقه کارگر دیگر نمی‌خواهد و نمی‌تواند زیر خط فقر و در نکبت و بدبختی زندگی کند. چرا مسئولان دولتی، مدیران و کارکنان رده بالای حکومت و مشتی نظامی و آخوند که پست‌های مهمی را اشغال کرده‌اند، حقوق‌های چند ده میلیونی و پاداش‌های چند صد میلیونی می‌گیرند اما کارگران که خود آفریننده تمام نعمات و ثروت‌های جامعه هستند و چرخ جامعه به نیروی کار آن‌ها می‌چرخد، باید در فلاکت و بدبختی و زیرخط فقر زندگی کنند؟ ادامه روال تاکنونی تعیین حداقل دستمزد، که نه نیازهای خانوار کارگری، حتا در حدی که در قانون کار به آن اشاره شده و نه تورم واقعی لحاظ شده، یعنی کاهش باز هم بیشتر دستمزدهای واقعی. یعنی کاهش بیش از پیش قدرت خرید طبقه کارگر. یعنی تشدید فقر و تنزل بیشتر سطح زندگی خانواده‌های کارگری، که چیزی جز مرگ تدریجی نیست.

لازم به تأکید است که منظور، به هیچ‌وجه این نیست که اگر معیارها و مقررات مربوط به تعیین حداقل دستمزد، رعایت می‌شود، معضلات کارگران حل شده بود و اکنون مشکل مزدی نمی‌داشتند! کشمکش میان کارگر و سرمایه‌دار بر سر دستمزد از همان لحظه نخست پدیدار شدن نظام سرمایه‌داری وجود داشته و مادام که این نظام برقرار باشد، این کشمکش وجود خواهد داشت. اساس مساله بر سر تقسیم ارزش نوبنی است که کارگر در پروسه تولید ایجاد می‌کند. سرمایه‌دار می‌کوشد تا آنجا که ممکن است سهم هرچه بیشتری از این ارزش را تصاحب کند و بخش تا حد ممکن کمتری را به عنوان دستمزد به کارگر بپردازد. کارگر هم تمام تلاشش این است که برای بهبود وضعیت زندگی خود و خانواده‌اش برای افزایش دستمزد تلاش کند و بخش بیشتری از ارزش جدیدی را که خود آفریده است کسب نماید. این قاعده عمومی در تمام جوامع سرمایه‌داری است. هیچ کشور سرمایه‌داری ولو

حداقل دستمزد و کارزاری که تجسم اتحاد طبقاتی است

کشورهایی که طبقه کارگر با مبارزات خود توانسته است قانون کار و معیارهای مترقی‌تری را بر طبقه سرمایه‌دار تحمیل کند و حتا از طریق تشکلهای رسمی خود تا حدودی در تعیین دستمزدها نیز دخیل است و از معیشت و دستمزد بهتری هم برخوردار است، از این قاعده مستثنا نیست.

تاکید بر این نکته از آن رو ضروری است که با این گرایش انحرافی که افق مبارزاتی طبقه کارگر را صرفا به مبارزه در چارچوب قوانین حاکم و نظم موجود، بمنظور تحقق مطالبات روزمره و کسب امتیازاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری محدود می‌سازد، مرزبندی شده باشد. البته این موضوع بایستی روشن باشد که از این بحث نباید این‌طور نتیجه گرفت که چند و چون قوانین و مقررات جاری در عرصه روابط و حقوق پایه‌های کار یا کم و کیف امتیازات حقوقی و معیشتی، فرقی به حال طبقه کارگر نمی‌کند و چون نظام سرمایه‌داری حاکم است، مابقی هرچه هست برایش علی‌السویه است و بدتر از آن چنین پنداشت که هر قدر وضعیت حقوقی و معیشتی کارگران بدتر و وخیم‌تر باشد، به سود مبارزات طبقه کارگر است! این نیز گرایش انحرافی دیگری است که به بهانه مبارزه برای براندازی نظام سرمایه‌داری و محو طبقات و استثمار، مبارزه برای بهبود شرایط معیشتی و روزمره و مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد را نفی می‌کند و خود را از این مبارزه کنار می‌کشد.

این یک امر کاملاً بدیهی است که درهرجامعه طبقاتی که قدرت سیاسی در دست بورژوازی باشد، قوانین، مبنای و معیارهای حقوقی آن جامعه نیز برپایه منافع طبقاتی همین طبقه که در ضمن ازلحاظ اقتصادی برجامعه مسلط است، تنظیم می‌شود و از منافع آن حراست و پاسداری می‌کند. از آن جمله است قانون کار. رژیم جمهوری اسلامی و قانون کار آن نیز مشمول همین قاعده است. طبقه کارگر ایران اساساً برای کسب قدرت سیاسی، براندازی نظم موجود و استقرار سوسیالیسم مبارزه می‌کند. اما روشن است مادامکه هنوز قدرت سیاسی را به چنگ نیاورده و نظم موجود برنیافتاده است، برای بهبود شرایط معیشتی و حقوقی خود در چارچوب همین نظم نیز مبارزه می‌کند و یکی را به آن دیگری موکول نمی‌کند.

از موضوع دورافتادیم باز گردیم به اصل مطلب. دعوی کارگر و سرمایه‌دار بر سر دستمزد و تلاش سرمایه‌دار برای تصاحب ارزش اضافی هرچه بیشتر چنانکه گفتیم، در تمام جوامع سرمایه‌داری مستقل از درجه رشد یا عقب‌ماندگی آن، یکی از مختصات نظام کارمزدی است که جز با نابودی آن متوقف نخواهد شد. در جمهوری اسلامی و موضوع تعیین حداقل دستمزد نیز همین ماجرا صادق است و کنه مساله بر سر

تقسیم ارزش نوینی است که طبقه کارگر در مقیاس سراسری آفریده است. در روزها و هفته‌های پایانی سال ۹۴ که طبقه سرمایه‌دار و دولت آن به یاری پادوان‌شان در تشکلهای جاسوسی و دست‌ساز رژیم، به بازی‌های تکراری در شورای عالی کار متوسل شده‌اند، هدف دیگری جز این ندارند که ارزش جدید آفریده شده یک ساله نیروی کار را تا حد امکان یکجا ببلعند، اضافه ارزش بیشتری را به جیب بزنند، سهم باز هم ناچیزتری را به طبقه کارگر اختصاص دهند، تا معیشت نازل‌تر و فلاکت افزون‌تری را بر طبقه استثمار شده تحمیل کنند.

سرمایه‌داران و شورای عالی کارشان هر تصمیم و ترفندی را که در مورد دستمزدهای کارگری در سر داشته باشند، اما حرف کارگران این است که حداقل دستمزد باید به اندازه‌ای باشد که با آن بتوان هزینه‌های زندگی یک خانوار ۵ نفره کارگری را در حد متوسط آن تامین نمود و در همه حال باید بالای خط فقر (۵ / ۳ میلیون تومان) باشد. این خواست عموم کارگران است که در اتحاد عمل تشکلهای کارگری و در بیانیه‌های سه‌گانه‌ای که از سوی تشکلهای کارگری و تشکلهای فعالان کارگری انتشار یافته نیز انعکاس یافته است. در بیانیه مشترک سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه و شش تشکل دیگر^(۱)، همچنین بیانیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه^(۲) و بیانیه مشترکی که با امضای فعالان کارگری جنوب و چهار تشکل دیگر^(۳) در رابطه با حداقل دستمزد ۹۵ انتشار یافته است، همه جا برخواست افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر و رقم ۵ / ۳ میلیون تومان تاکید شده است. علاوه بر سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و سندیکای کارگران شرکت واحد، یازده تشکل دیگر در این بیانیه‌ها، خواست و رقم واحدی را که خواست طبقه کارگر ایران است، در برابر دولت و طبقه سرمایه‌دار قرار داده و آن را طلب کرده‌اند. اتحاد عمل تشکلهای کارگری امسال، نسبت به اتحاد عملی که سال گذشته با صدور بیانیه مشترک شش تشکل در همین رابطه شکل گرفت، گامی به پیش محسوب می‌شود. اتحاد عمل تشکلهای کارگری و تشکلهای فعالان کارگری، تا همین جا توانسته است افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر را، به عنوان یکی از خواست‌های مهم عموم کارگران ایران سراسری کند. اتحاد بر سر یک خواست و رقم مشخص و مبارزه در راه آن، نه فقط از این جهت که یک مطالبه کارگری در مقیاس سراسری را در برابر طبقه حاکم می‌گذارد، بسیار مهم است، بلکه بویژه از این بابت که یکی از سیاست‌های دیرین رژیم سیاسی حاکم را به چالش می‌کشد و مبارزه طبقه کارگر را به یک مبارزه سیاسی تمام عیار تبدیل می‌کند، حائز اهمیت جدی است.

اتحاد عمل تشکلهای کارگری حول یکی از خواست‌های مبرم طبقه کارگر اگرچه به خودی خود بسیار مهم است، اما این هنوز به معنای تحقق آن مطالبه نیست. تحقق این خواست زمانی میسر است که توده کارگران وارد این عرصه مبارزه شوند. از آن‌جا که افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر، خواست عموم کارگران است، بدیهی است که زمینه مبارزه برای تحقق آن در میان کارگران نیز وجود دارد. اما این مبارزه، یعنی مبارزه در نقطه تولید راباید سازمان داد. این وظیفه کارگران آگاه و پیشرو در صنایع و کارخانه‌هاست که بر پایه شناختی که از یکدیگر و سوابق مبارزاتی کارخانه دارند، کمیته‌های ویژه‌ای را بدین منظور ایجاد کنند و مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر را سازمان دهند.

بدون راه‌اندازی و استمرار جنبش اعتصابی افزایش دستمزد، نمی‌توان سرمایه‌داران را به عقب‌نشینی واداشت. جنبش اعتراضی برای افزایش دستمزد، تنها با سازماندهی اعتراض و مبارزه در نقطه تولید است که می‌تواند قرین موفقیت گردد و طبقه کارگر نه فقط می‌تواند تلاش و تعرض طبقه سرمایه‌دار علیه معیشت خود را مهار کند، بلکه همچنین می‌تواند سطح زندگی خود را نیز ارتقا دهد. تشکلهای کارگری و تشکلهای فعالان کارگری در عین استمرار و گسترش اتحاد عمل‌ها، می‌توانند یاری‌رسان چنین روندی باشند.

پانویس‌ها

- ۱ - بیانیه تشکلهای کارگری در رابطه با دستمزد سال ۹۵ که روز چهارشنبه ۲۱ بهمن ۹۴ انتشار یافت که به امضای تشکلهای زیر رسیده بود:
اتحادیه آزاد کارگران ایران + انجمن کارگران برق و فلزکار کرمانشاه + سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه + سندیکای نقاشان استان البرز + کانون مدافعان حقوق کارگر + کمیته پی‌گیری ایجاد تشکلهای کارگری + کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری
- ۲ - سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، در تاریخ ۵ اسفند ۹۴ بیانیه این سندیکا را در رابطه با حداقل دستمزد سال ۹۵ انتشار داد.
- ۳ - بیانیه درباره مزد حداقل با امضای: کارگران پروژه‌های پارس جنوبی + جمعی از کارگران پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر و بندر امام + فعالان کارگری جنوب + جمعی از کارگران محور تهران - کرج + فعالان کارگری شوش و اندیمشک، که در تاریخ ۱۳ بهمن ۹۴ انتشار یافت.

حداقل دستمزد و کارزاری که تجسم اتحاد طبقاتی است

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقتت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

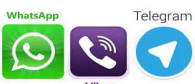
ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaiian (Aghaliyat)
No 712 March 2016

با **سازمان فدائیان (اقتت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و

تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیامها، تصاویر، فیلمها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۷



سرکوب‌گرانه‌ای چون تشدید فشار و آزار علیه بهنام ابراهیمزاده، محمد جراحی و دیگر کارگران زندانی، تداوم پی‌گردد و فشار علیه فعالان سندیکای کارگران هفت‌تپه از جمله علی نجاتی، صدور حکم ۹ سال حبس تعزیری برای محمود صالحی، طی دو سه ماه اخیر نیز، چه برای مقابله با اعتصابات کارگری و اعتلای جنبش طبقاتی کارگران به طور عام، چه به منظور ارباب و زهرچشم گرفتن از فعالان سندیکایی و دیگر فعالان کارگری و مقابله با جنبش افزایش دستمزد به طور خاص، بر شدت اقدامات سرکوب‌گرانه خود افزوده است. بازداشت ۱۲ کارگر سیمان درود و ۱۰ کارگر عسلویه در دی ماه، دستگیری ۲۸ کارگر مبارز معدن مس خاتون‌آباد در ۶ بهمن که پس از ۲۰ روز حبس در زندان شهر بابک با وثیقه ۵۰ میلیون تومانی آزاد شدند، محاکمه ۹ کارگر معدن سنگاهن بافق در دادگاه کیفری یزد در بهمن ماه، تبعید فعالان کارگری برق فشارقوی و سازماندهندگان اعتراضات سراسری کارگران

در صفحه ۱۰

برغم آنکه سال ۹۴ رو به اتمام و کمتر از سه هفته به پایان آن مانده است، اما میزان حداقل دستمزد سال ۹۵ (تا این لحظه ۹ اسفند ۹۴) همچنان ناروشن و نامعلوم است. طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه، هم پای انبوهی از پادوان ریز و درشت سرمایه، کوشیده‌اند تا خواست طبقه کارگر برای بهبود معیشت و افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر را، در زیر آوار عظیمی از هیاهو و جنجال انتخاباتی ارتجاع حاکم مدفون سازند.

درحالی‌که مبارزات کارگران برای افزایش دستمزد، در ماه‌های آخر سال اوج بیشتری می‌گیرد و تشکل‌های کارگری نیز کارزار مشترکی را برای افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر سازمان داده‌اند، تعرضات بی‌وقفه دستگاه قهر و سرکوب رژیم برای مقابله با طبقه کارگر و خاموش ساختن صدای آن که در لحظه حاضر، بخشا در این کارزار طبقاتی تبلور یافته، بیش از پیش تشدید گشته است. علاوه بر بازداشت‌ها و محاکمات روتین و اخراج ده‌ها کارگر مبارز در طول سال جاری و اقدامات



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بروی ماهواره یاه‌ست (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، میتونید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه‌ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی